

توصیف قاعدیگری در پینش تاریخی شیخ مفید (ره)

صادق آینه بند

از میان عالمان نامدار و فقیهان سرآمد شیعه شیخ مفید (ره) تنها کسی است که دارای مکتب تاریخ نگاری بنیاد تاریخی نگری خویش است. وی در آثار ارزشمند و متنوع خود بویژه در کتب الجمل، الإرشاد، آمالی و الإنصاح صاحب نظریه ای تاریخی است که بر اساس آن، صنفهای اجتماعی و سیاسی و حوادث تاریخی گذشته از آنکه تعریف و تبیین می کند. جایگاه هر صنف و دسته را نیز در منظومه وقایع و رخدادهای تاریخی، پس از تعیین، تعطیل می کند. دستگاه تاریخ نگاری شیخ برای تکمیل، از نظریات فقهی و کلامی بهره می جوید و سرانجام نتایج روشنی از علل بروز و تفسیر آن به دست می دهد. بر خلاف نظر نویسندۀ کتاب اندیشه های کلامی شیخ مفید که بر این باور است که شیخ در پی نظم و ترتیب دادن به آراء و نظریات خود از خلال آثارش نبوده است و می گوید: «مرتب کردن آموزه ها و تعلیمات مفید در یک نظام، بالضروره ساختگی خواهد بود، چه آثار او نشان می دهد که چنین نظم و ترتیبی به هیچ وجه از نکات اساسی مورد نظر نبوده است (۱)». باید گفت به جز در آن دسته از آثار، که جنبه پاسخگویی به پرسشهای شاگردان داشته و غالباً در مجالس و محافل بیان می شده است، در دیگر آثار تاریخی ای که شیخ برای بیان نظریه خویش تألیف کرده است،

بسم الله الرحمن الرحيم
الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْإِسْلَامِ ، أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى
النُّبُوَّةِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْوَصَايَةِ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
عَلَى الْوَلَايَةِ حَمْدًا كَثِيرًا ، بُكْرَةً وَأَصِيلًا

نهج البلاغه، خطبه دوم

[[هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ ، وَعِمَادُ الْيَقِينِ ، إِلَيْهِمْ
يَفِيءُ الْغَالِي ، وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي]]

«نهج البلاغه، خطبه دوم»

«آل پیامبر (علیهم السلام) بنیاد دین و ستون
یقین اند، پیشرو (خارجی) و پسرو (قاعدی) هر
دو باید خود را با ترازوی هدایت آنها بسنجند،
نه برشورند و نه از یاری تن زنند.»

نظام خاصی مراعات شده است، همانند کتاب ارزشمند الجَمَل.

در این مقاله، ان شاء الله، قصد آن است که گوشه‌هایی از اندیشه‌های نظام‌دار وی را، خاصه در محور نگرشی قاعدیگری که بخش عمده نظریه‌های تاریخی وی پیرامون تعریف و توصیف آن است، بدست دهیم. قبل از ورود به بحث، از آنجا که فهم دقیق نظریات تاریخی شیخ در این مجال منوط به بیان درست اصطلاحات تاریخی‌ای است که وی با تبحر فوق‌العاده خویش و با بهره‌جستن از دانش فقه و کلام برای تکمیل آن کوشیده است، مناسب می‌دانیم که به اجمال پیشینه ورود آن اصطلاحات را بر شمرده و نظر قدما را درباره آن بیاوریم. پیش از پرداختن به تعریف قاعدیگری و قاعدان بهتر است، سخن از دو واژه پرمعنای تنزیل و تأویل به میان آوریم.

تعریف تنزیل و تأویل

منظور از تنزیل، همان عصر ظهور اسلام و نزول وحی است تا انقطاع آن در حیات پیامبر گرامی خدا (ص)، عصر تأویل، پس از پیامبر خدا (ص) آغاز می‌شود، یعنی عصر امامت و وصایت.

در عصر تنزیل، جنگ بر سر وجود و ادامه اسلام بود. وحی فرود می‌آمد و امت اسلام به تبعیت از رسول اکرم (ص) با چهار دشمن خارجی و داخلی، شرك، نفاق، یهود و یودیت سرکش در ستیز بود.

در عصر تأویل، هر کس بر آن است تا به اتکای سابقه عصر تنزیل، منویات خود را که در عصر تنزیل فرصت بروز نمی‌یافت، برای کسب سهم الارث آشکار کند و برای حفظ اتصال عقیدتی خود، اسلام را بر اساس هوی و میل، تفسیر و تأویل کند. این دو اصطلاح، مستفاد از سیره مبارک پیامبر خداست، بر مفاد حدیث شریف و بر مبنای سابقه فرهنگ جهاد در اسلام که در لباس شعر، بیان شعور جمعی می‌کند.

پس از پیامبر (ص) که دریچه وحی بسته شد و رسالت انبیای الهی بر دوش اوصیاء نهاده شد، سؤال این است که چه کسی می‌تواند بر اساس فهم صحیح و شناخت دقیق کلام خدا راهبر و راهنمای امت باشد؟

پس عصر تنزیل، عصری با ویژگیهای خاص با نام عصر تأویل آغاز می‌شود که رسالت نبی (ص) بر عهده وصی (ع) نهاده می‌شود، و فهم دین خدا و حق هدایت امت، بدو سپرده می‌شود.

اوست که باید به اقتضای امر، گاه برای جرّاحی امت شمشیر از نیام بر کشد و فقه مبارزه و سلوک با ناسازگاران و معارضان از میان امت، یعنی باغیان را بیاموزاند و چشم فتنه را بکند (۲). بسان طبییی دلسوز بر هجوم بیماریها در امت نگران باشد و در فتنه و زینغ‌ها و شبهه و اعوجاج (۳)، دردشناسی کند و درمان نماید.

این حق را امانتدار الهی، پیامبر (ص) به او داده است و تنها او عامل صالح برای قیام به چنین رسالتی است. عصر تأویل، عصر مبارزه با فتنه‌هاست در داخل امت اسلام و امت باید در رکاب امام عدالت و قهرمان هدایت عصر، امیرالمؤمنین علی (ع) برای قتال و جهاد بیاخیزد. شیخ مفید در آملی آورده است:

قال رسول الله (ص): يا علي (ع) ان الله قد كتب علي المؤمنين الجهاد في الفتنه من بعدي كما كتب عليهم جهاد المشركين معي، فقلت: يا رسول الله وما الفتنه التي كتب علينا فيها الجهاد؟ قال: فتنه قوم يشهدون ان لا اله الا الله، واتي رسول الله [وهم] ومخالفون لستتي وطاعون في ديني. فقلت: فعلام نقاتلهم يا رسول الله وهم يشهدون: ان لا اله الا الله و انتك رسول الله؟ فقال: علي احداثهم في ديني و فراقهم لأمری، واستحلالهم دماء عترتي (ع).

ما قاتلَ أحدَ عليّاً (ع) إلا وعلينا (ع) أولى بالحق منه ، و
 لولا ما سار علي عليه السلام فيهم ما علم أحد كيف السيرة
 في المسلمين ، ولا شك أن علياً (ع) إنما قاتل طلحة و
 الزبير بعد أن بايعاه وخالقاه . وفي يوم الجمل سار علي
 (ع) فيهم بالعدل ، وهو علم المسلمين ، فكانت السنة في
 قتال أهل البغي . (٦)

و باز همو بود که به ابراهیم بن عبدالله که در بصره بر منصور
 شوریده بود ، می گفت با لشکریان منصور که با تو قتال
 می کنند ، اگر پیروز شدی با آن روشی که پدرت علی (ع) در
 جنگ جمل با دشمنان بکار گرفت ، رفتار مکن ، بلکه چون
 روش او در جنگ صفین رفتار کن (٧) .
 شافعی در همین مقوله آورده است :

ما عرفنا احكام البغاة إلا من فعل علي عليه السلام [يريد
 فعله في حرب البصرة والشام والخوارج] من أنه لم يتبع
 مدبري أهل البصرة والخوارج ولم يجهز علي جريهم
 لأنهم ليس لهم فئة ويتبع مدبري أهل الشام و جهز علي
 جريهم . (٨)

ما فقه مبارزه با باغیان را از فعل علی علیه السلام ، شناختیم
 (منظور او روش برخورد امام با شورشیان جمل در بصره و
 نبرد صفین و نهر روان است) او فراریان ناکشین و خوارج را
 تعقیب نکرد و مجروحانشان را نیز جهاز نکرد ، زیرا نه
 گروهی داشتند و نه پایگاهی ولی فراریان لشکر شام را
 تعقیب کرد و مجروحشان را نیز جهاز کرد .

ابن عربی ، ابوبکر محمد بن عبدالله ، فقیه مالکی اندلسی در
 کتاب احکام القرآن درباره شورشیان بر حکومت امیر المؤمنین
 آورده است :

فكل من خرج على علي (ع) باغ و قتال الباغي واجب
 حتى يغيء إلى الحق و يتقاد إلى الصلح . (٩)

پیامبر خدا فرمود: ای علی (ع) خداوند جهاد در فتنه را بر
 مؤمنان همانند جهاد علیه مشرکان همراه من ، واجب
 گردانیده است . گفتم: ای پیامبر خدا (ص) این فتنه ای که در
 آن جهاد بر ما واجب شده است چیست؟ فرمود: فتنه
 گروهی که بر یکتائی خدا و پیامبری من گواهی دهند ، در
 حالیکه مخالفان سنت من و مخربان دین من اند . گفتم: به
 موجب چه با آنانکه به یگانگی خدا و پیامبری تو گواهی
 دهند ، بجنگیم؟ فرمود: بر تغییری که در دین من پدید آرند و
 نافرمانی ای که در برابر دستور و سنت من کنند و نیز به
 موجب حلال شمردن خون عترت من .
 کمیت بن زید اسدی ، شاعر بلند آوازه و مفسر سیاسی
 شون شیعه در قصیده میمیه خود در دیوان الهاشمیات ، بیان
 نبوی (ص) را چنین در سیره امیر المؤمنین مجسم می کند :

جرود السيف تارتين من الدهم
 — على حين درة من صرام
 في مريدن مخطئين هدى الله
 ه و مستقسمين بالألام (٥)

امیر المؤمنین علی (ع) در غوغای نبردها در حیات خویش
 برای دفاع از کیان دین ، در دو مرحله شمشیر از نیام بیرون
 کشید ، یکبار بر مُریدان راه گمکرده خوارج [عصر تاویل] و
 دیگر بار بر مشرکان قمار باز جاهلیت [عصر تنزیل]
 درباره فقه امام در عصر تاویل و سلوک سیاسی و نظامی آن
 حضرت ، فقهای نامدار اهل سنت ابوحنیفه و شافعی ، گذشته از
 اقرار به حقانیت امام و بطلان دعوی دشمنان ایشان ، بر این امر
 نیز انگشت تأکید نهاده اند که جز امام کسی نمی توانسته است
 پس از پیامبر به چنین امری قیام کند و رهنورد این وادی خطیر ،
 اوست و بس .

ابو حنیفه گفته است :

که به خروج از شرع منتهی شود. چه آنان با اظهار شهادتین و اتکای به آن، خود را از کفر ارتداد که به خروج از اسلام می‌انجامد، باز داشته و در دین باقی مانده‌اند. اگر چه با کفر تاویلی خود، از ایمان برون رفته و مستحق لعنت و جاودانگی عذاب آتش‌اند.

روایات در این موضوع که از دو طریق به ما رسیده و نیز اسناد تاریخی که از طریق شعور جمعی در شعر و شعار آمده است، بدین قرار است:

الف: اهل سنت

در مستند احمد بن حنبل حدیث چنین است:

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا نَنْتَظِرُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَخَرَجَ عَلَيْنَا مِنْ بَعْضِ بُيُوتِ نِسَائِهِ، قَالَ: فَقَمْنَا مَعَهُ، فَاَنْقَطَعَتْ نَعْلُهُ، فَتَخَلَّفَ عَلَيْهَا عَلِيٌّ (ع) يَخْصِمُهَا، فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَمَضَيْنَا مَعَهُ. ثُمَّ قَامَ يَنْتَظِرُهُ وَثُمْنَا مَعَهُ، فَقَالَ: «إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلَ هَذَا الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلَهُ.» فَاسْتَشْرَفْنَا وَفِينَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَقَالَ: لَا وَلَكِنَّهُ خَاصِفُ النَّعْلِ، قَالَ: فَجِئْنَا نُبَشِّرُهُ، قَالَ: وَكَأَنَّهُ قَدْ سَمِعَهُ. (۱۲)

ابو سعید خدری روایت کرده است که نشسته بودیم و منتظر پیامبر خدا (ص) بودیم. پیامبر از یکی از خانه‌ها زنانشان بیرون آمدند. ما بپا خاستیم و همراه شدیم. پاشنه کفش پیامبر پاره شد، علی (ع) بر جای ماندند تا آنرا بدوزند. پیامبر حرکت کردند و ما هم همراه او به راه افتادیم. پس از آن ایستادند و منتظر امام شدند ما هم با او ایستادیم. پس در این حال فرمودند: «در میان شما کسی است که برای تاویل قرآن جهاد می‌کند، همانسان که من برای تنزیل قرآن جهاد کردم.» ما گردن کشیدیم، ابوبکر و عمر در میان ما بودند. (یعنی با این حرکت وانمود کردیم که یکی از این دو است.) پیامبر فرمود: نه،

ابن بطریق در توضیح دو عصر و بیان ویژگی عصر تاویل در عمده، پس از نقل حدیث از طریق ابوسعید خدری، می‌افزاید:

فَجَعَلَ الْقِتَالَيْنِ سَوَاءً لِأَنَّهُ (ص) ذَكَرَهُمَا بِكَافِ التَّشْبِيهِ، لِأَنَّ إِنْكَارَ التَّأْوِيلِ كإِنْكَارِ التَّنْزِيلِ سَوَاءً، لِأَنَّ مُنْكَرَ التَّنْزِيلِ جَاحِدٌ لِقَبُولِهِ وَ مُنْكَرُ التَّأْوِيلِ جَاحِدٌ لِقَبُولِ الْعَمَلِ بِهِ، فَهُمَا سَوَاءٌ فِي الْجُحُودِ.

و لَيْسَ مَرْجِعُ قِتَالِ الْفَرِيقَيْنِ إِلَّا إِلَى النَّبِيِّ (ص) أَوْ إِلَى مَنْ قَامَ بَعْدَهُ فِي مَقَامِهِ فَذَكَرَ عَلِيَّ أَنْ الْكِنَايَةَ إِنَّمَا كَانَتْ لِإِسْتِحْقَاقِ الْإِمَامَةِ. (۱۰)

پیامبر (ص) نبرد در هر دو عصر را برابر نهاده و آنرا با کاف تشبیه بیان فرموده است. زیرا انکار تاویل همانند انکار تنزیل است. منکر تنزیل، منکر قبول دین است و منکر تاویل، منکر قبول عمل بدان، پس در انکار برابرند. مرجع نبرد و جهاد جز پیامبر (ص) یا کسی که جانشین او شود، نیست. پس این خود بر این دلالت دارد که کنایه برای استحقاق امامت است.

شیخ در کتاب الجمل رأی شیعه را درباره باغیان، چنین آورده است:

إِجْتَمَعَتِ الشَّيْعَةُ عَلَى الْحُكْمِ بِكُفْرِ مُحَارِبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّهُمْ لَمْ يَخْرِجُوهُمْ بِذَلِكَ عَنْ حُكْمِ مِلَّةِ الْإِسْلَامِ إِذْ كَانَ كُفْرُهُمْ مِنْ طَرِيقِ التَّأْوِيلِ، كُفْرٌ مِلَّةً وَلَمْ يَكْفُرُوا كُفْرَ رِدَّةٍ عَنِ الشَّرْعِ مَعَ إِقَامَتِهِمْ عَلَى الْجُمْلَةِ مِنْهُ وَإِظْهَارِ الشَّهَادَتَيْنِ وَ الْإِعْتِصَامِ بِذَلِكَ عَنْ كُفْرِ الرِّدَّةِ الْمُخْرَجِ عَنِ الْإِسْلَامِ وَإِنْ كَانُوا بِكُفْرِهِمْ خَارِجِينَ عَنِ الْإِيمَانِ مُسْتَحَقِّينَ اللَّعْنَةِ وَالْخُلُودِ وَالنَّارِ. (۱۱)

شیعه بر کفر محاربین با امیرالمؤمنین (ع) اتفاق نظر دارد، ولی آنها را به موجب این کار از ملت اسلام خارج نمی‌کنند، زیرا کفرشان از طریق تاویل و کفر ملت است، نه کفر ارتداد

کشفشود است. گفت: آمدیم و علی (ع) را بر این امر مژده دادیم، گویی که از پیش آنرا شنیده بود.

ب: شیعه

شیخ مفید، در در کتاب الإرشاد از طریق امام سجّاد، حدیث را نقل می‌کند:

«رَوَى اسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَمِّيُّ، عَنْ نَائِلِ بْنِ نُجَيْحٍ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمِيرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - قَالَ: إِنَّ قَطْعَ شَيْعِ نَعْلِ النَّبِيِّ (ص) فَذَفَعَهَا إِلَى عَلِيٍّ (ع) يُصَلِّحُهَا، ثُمَّ مَشَى فِي نَعْلٍ وَاحِدٍ غَلَوَةٌ أَوْ نَحْوَهَا، وَاقْبَلَ عَلِيٌّ أَصْحَابَهُ وَقَالَ: «إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يِقَاتِلُ عَلِيَّ التَّوَائِلَ كَمَا قَاتَلَ مَعِيَ عَلِيُّ التَّنْزِيلِ. «فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: لَا، فَقَالَ عُمَرُ: فَأَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا. فَأَمَسَكَ الْقَوْمُ وَنَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَكِنَّهُ خَاصِفُ النَّعْلِ. وَ أَوْ مَا بِيَدِهِ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) أَنَّهُ يِقَاتِلُ عَلِيَّ التَّوَائِلَ إِذَا تُرِكَتْ سُنَّتِي وَتُبِدَتْ، وَ حُرِّفَ كِتَابُ اللَّهِ، وَ تَكَلَّمَ فِي الدِّينِ مَنْ لَيْسَ لَهُ ذَلِكَ فَيُقَاتِلُهُمْ عَلِيٌّ (ع) عَلَى إِحْيَاءِ دِينِ اللَّهِ تَعَالَى» (۱۳)

اسماعیل بن علی از امام باقر (ع) از پدرش - درود خدا بر آنان باد - روایت کرده است که فرمود: بند نعلین پیامبر پاره شد. پس آنرا به علی (ع) سپرد تا بدوزد و خود به اندازه پرتاب یک تیر یا این اندازه با یک نعلین راه رفت. آنگاه رو به اصحاب کرد و فرمود: «در میان شما کسی است که در عصر تاویل جهاد می‌کند همانگونه که با من در عصر تنزیل جهاد می‌کند» ابوبکر گفت: آن کس منم ای پیامبر خدا؟ فرمود: نه. پس عمر گفت: منم ای پیامبر خدا؟ فرمود: نه. پس یاران از سخن باز ایستادند و به یکدیگر نگاه کردند. آنگاه پیامبر خدا (ص) فرمود: او کشفشود است. و با دست به علی بن ابی طالب اشاره کرده و فرمود: او درباره تاویل

بجنگد آنگاه که سنت من رها شود و به یکسو افتد و کتاب خدا تحریف گردد و درباره دین سخن گوید آنکس که او را نرسد. پس در آن هنگام علی (ع) برای احیای دین خدای تعالی با آنان به نبرد پردازد.

ابن بطریق در کتاب عمده به سندش از ابو سعید خدری، چنین روایت کرده است:

كُنَّا جُلُوسًا فِي الْمَسْجِدِ، فَخَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ عَلِيٌّ (ع) فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَانْقَطَعَ شَيْعُ نَعْلِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَاعطاهَا عَلِيًّا (ع) يُصَلِّحُهَا، ثُمَّ جَاءَ فَقَامَ عَلَيْنَا فَقَالَ: «إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يِقَاتِلُ عَلِيَّ تَوَائِلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلَهُ. (۱۴)

امیرالمؤمنین خود در بیان این رسالت و مأموریت فرمود است:

الْأَوْ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالنَّكَثِ وَالْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ؛ فَأَمَّا التَّائِكُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ، وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ وَأَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ. (۱۵)

هان! خداوند مرا به نبرد با باغیان و ناکثان، و مفسدان در روی زمین مأمور کرده است. من (به موجب این امر) با ناکثان جنگیدم و با قاسطان جهاد کردم و سارقان را بر زمین کوبیدم.

و اما آن اسناد که در شعور جمعی امت اسلام نمایان شده و از طریق شیعه شیعه که گاه به تأیید و تقریر معصوم (ع) هم رسیده و در تاریخ ثبت شده است، اینهاست.

در بیان شاهین حق نمای ولایت، پیر نور و چهار ساله صقین، عمار یاسر می‌خوانیم:

نَحْنُ ضَرَبْنَاكُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ قَالِيَوْمَ نَضْرِبُكُمْ عَلَى تَوَائِلِهِ
ضَرْبًا يُزِيلُ الْهَامَ عَنْ مَقِيلِهِ وَيُذْهِلُ الْخَلِيلَ عَنِ خَلِيلِهِ
أَوْ يَرْجِعُ الْحَقَّ إِلَى سَبِيلِهِ (۱۶)

دیروز بر سر نزول کتاب خدا (عصر تنزیل) با شما نبرد

قتال در عصر تأویل است :

چهره جنگ در عصر تأویل ، هم به شبهه نفاق و هم به شبهه کفر آلوده است ، پس کسانی که با امام برای اصلاح امت گام بر می دارند ، باید از یقین و بصیرت کافی بهره برده باشند .

اصناف معارضان عصر تأویل یا خاذل اند (قاعد) و یا یاغی اند (خارجی) که در دو جبهه قاعدیگری و خارجیگری رخ نموده اند و ما اکنون به تعریف لغوی و اصطلاحی و چهره شناسی سران قاعدین می پردازیم .

قاعدیگری

تعریف لغوی : زمخشری در اساس البلاغه (۲۱) در ماده قعد آورده است : قَعَدَ عَنِ الْأَمْرِ : تَرَكَه . قَوْمٌ قُعْدٌ : لَا يَعْرُونَ وَلَا دِيُونَ لَهُمْ .

وی قعود را به معنی ترك امر و گروه قاعدان را به معنی آنان که نبرد می کنند و نه دیوان دارند ، معنی کرده است . نووی در تهذیب الأسماء واللغات (۲۲) ، این لغت چنین ذکر کرده است :

يُقَالُ رَجُلٌ قَاعِدٌ عَنِ الْعَزْوِ ، وَقَوْمٌ قُعَادٌ وَقَاعِدُونَ .

ابن منظور در لسان العرب (۲۳) ، همین معنی نووی را درباره این واژه نقل کرده است . در لغت نامه عربی به انگلیسی هانز وهر کلمه قاعد را اینگونه به انگلیسی معنی کرده است :

Qasd, Slacken, shinks or mititany nuvice

won. (۲۴) in time or

قاعد ، یعنی ترك کننده وظیفه ، فراری از خدمت وظیفه در زمان جنگ .

تعریف اصطلاحی : شاید اول کسی که این کلمه را در معنی خاص سیاسی و دینی آن بکار برده باشد ، ابو موسی اشعری است . وی در ببحوحه جنگ جمل در کوفه به علت اینکه نمی تواند با بینش انقلابی و خط مشی حکومتی امام (ع) همسوئی کند و از سوی دیگر به نبرد مسلحانه برای براندازی

کردیم ، و امروز در (عصر تأویل) بر سر تفسیر آن با شما نبرد می کنیم . چنانچه بزنیم که سر از تن پیرد ، و دوست از یاد دوست فرو ماند ، تا آنکه حق راه خود بیاید و به دست حقدار افتد .

شعر سید حمیری که به بیان خود همه فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به شعر در آورده است ، در اشاره به این موضوع آمده است :

مِنْ خَاصِفٍ نَعَلَ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا
أَرْضَى إِلَهَهُ بِفَعْلِهِ الْغَفَّارِ (۱۷)

آن کس که کفش پیامبر خدا (ص) را دوخت و با این کار خود ، خدای بخشنده را خشنود گرداند .

و باز در این مقوله گوید :

هَلْ مِثْلُ فِعْلِكَ عِنْدَ النَّعْلِ تَخَصُّفُهَا
لَوْ لَمْ يَكُنْ جَا حَادٌ وَالتَّفْضِيلُ لَا هِينَا (۱۸)

آیا همانند مقام تو در دوختن کفش پیامبر کسی به یاد دارد ، اگر انکار کنندگان فضل تو هوا پرست نبودند؟

أَبُو الْأَسْوَدِ دُوْكَى فِي مَرْتَبَةِ مَعْرُوفٍ خُودٍ فِي أَوْصَافِ
امیرالمؤمنین به این موضوع اشاره می کند :

وَمَنْ لَبَسَ الثُّعَالِ وَمَنْ حَدَّاهَا
وَمَنْ قَرَأَ الْمَثَانِي وَالْمِثْيَا (۱۹)

آن کس که کفش به پای کرد (پیامبر) و آن کس که آنرا بدوخت . او همان کس است که مثنائی و یقین را قرائت کرد .

یکی از شعرای شیعه خطاب به امام حسین (ع) گوید :

قَتَلُوكَ عَطَشَانَا وَ لَمْ يَتَرَقَّبُوا
فِي قَتْلِكَ التَّأْوِيلَ وَالتَّنْزِيلَا (۲۰)

تو را در حال تشنگی شهید کردند و در این کار نه تأویل را پاس داشتند و نه تنزیل را .

با عنایت به آنچه که بیان شد ، امیرالمؤمنین تنها کس است پس از پیامبر که به امر خداوند و دستور پیامبر خدا (ص) ، مأمور

انقلاب، فعلاً، ایمان ندارد و یا توان انجام چنین کاری در خود نمی بیند، سعی دارد تا در حفظ مردم عصر عثمان، که بهترین شیوه حکومتی مورد قبول او بود بکوشد. وی اولین بار در کوفه مردم را دعوت به تشکیل حزب جدیدی می کند که می باید به نام حزب و حرکت سوم پا در صحنه سیاسی بگذارد. این حزب، حزب قاعدین است:

يا اهل الكوفة، أطيعوني تكونوا جُرمومةً من جرائم العرب، ياؤى إليكم المظلوم، ويا من فيكم الخائف؛ أيها الناس، إنَّ الفِتنَةَ إذا أقبلتْ شَبِهتْ، وإذا أدبرتْ تَبَيَّنَتْ، و إنَّ هذه الفِتنَةَ الباقرة لا يُدري من أين تأتي، و لا من أين تُؤتى، شيموا سيوفكم، و أنزِعوا أسنَّةَ رماحكم، و أقطِعوا أوتارَ قسيكم، و ألزَمُوا فُجُورَ البيوتِ، أيها الناس، إنَّ النَّائمَ في الفِتنَةِ خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، و الْقَائِمُ خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي. (٢٥)

ای کوفیان، از من پیروی کنید و خود نخستین خمیر مایه [بنیاد حزب نوین] عرب باشید، که ستمدیده به شما پناه برد، و ترسناک در جوار امن شما آرام گیرد. ای مردم، فتنه چون روی آرد به شبه افکند و چون پشت کند، امر بر مردم روشن شود. من نمی دانم این فتنه دین برانداز از کجا می آید و یا از کجا می آوردنش! شمشیرهای خود را در نیام کنید و پیکان نیزه ها را بر گیرید و زه کمانهایتان را پاره کنید و در درون خانه ها بمانید. ای مردم در فتنه، حال خوابیده بهتر از ایستاده و حال ایستاده بهتر از رونده است.

وی پس از اعلان تشکیل این حزب، در سخنان بعدی، رسماً از آن نام می برد و نام قاعدین بدان می دهد:

فقال ابو موسى: الفِرقةُ القاعِدةُ عَنِ الْقِتالِ خَيْرُ النَّاسِ. (٢٦)

و باز خطاب به عمار می گوید که از پیامبر خدا (ص) شنیده

است:

سَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةُ الْقَاعِدِ خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ. (٢٧)

وی رسماً، از این گروه با عنوان «الفِرقةُ القاعِدةُ» و «القاعِدُ في الفِتنَةِ» یاد می کند. و از مردم می خواهد که بدان پیوندند. بینش قاعدیگری و گروه قاعدین، آفتی است که گریبان گیر حرکت‌های الهی انبیاء بوده است و در قرآن کریم از زبان قوم موسی، خطاب به ایشان بیان شده است.

وقتی که پیامبر (ص)، مسلمین مدینه را برای مقابله با لشکریان قریش آماده می کرد، و از ایشان می خواست تا موضع خود را در قبال نبرد اعلام کنند، مقداد بن اسود با اشاره به سخن قوم موسی و رد آن، قاعدیگری را از خود و قوم خود نفی کرد و آمادگی خویش را برای نبرد به محضر پیامبر ابلاغ کرد. (٢٨)

در قرآن کریم، در سوره های مبارک توبه، آیه ٤٦ و ٨٦، نساء، آیه ٩٥، مائده، آیه ٢٤، صفت «قاعدون» به کار رفته است.

معادل این اصطلاح «خاذل» است که در بیان امیرالمؤمنین و هم در فرهنگ عقیدتی شیعه، استعمال شده است. و نیز امام به سبب ترك جهاد از سوی آنان کلمه «مفتون» را بر آنها نهاده است.

امام در نهج البلاغه درباره اینان که از بیعت خودداری کردند و نه به سود و نه به زیان امام حرکتی نکردند، فرموده است:

خَلَلُوا الْحَقَّ وَ لَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ (٢٩)

حق را بی پناه رها کردند و باطل را نیز یاری نکردند.

منصور نمری، در آن قصیده ارزشمند لامیه، در اشاره به

امام حسین (ع) گوید:

مَا الشُّكُّ عِنْدِي فِي كُفْرِ قَاتِلِهِ

لَسَكِنِّي أَشْكُ فِي الْخَاذِلِ (٣٠)

من در کفر قاتلان امام حسین (ع) شک نمی دارم، در این منی اندیشم که کسانی که او را در کربلا یاری نکردند

(خاذلان) مسلمان اند یا دافر؟

نظر شیخ درباره حزب قاعدین

شیخ پس از آنکه ، بهانه های آنها را در یاری نکردن امام ، از زبان خودشان ، نقل می کند ، سعی دارد ، ریشه یابی تاریخی ای از این کار هم بکند .

ابتداء از قول ابو مخنف در کتابی که پیرامون نبرد بصره تالیف کرده می آورد :

لما هم [امیر المؤمنین] بالمسير إلى البصرة ، بلغه عن سعد بن أبي وقاص و ابن مسلمة و أسامة بن زيد و ابن عمر ثنا قائلهم عنه ، فبعث إليهم . فلما حضروا . قال لهم : قد بلغني عنكم هنات كرهتها و انا لا اكرهكم على المسير معي على بيعتي . قالوا : بلى . قال : فما الذي يقعدكم عن صحبتي ؟ . (۳۳)

سعد به امام گفت : من به همراهی در این نبرد بی میل ، مبادا مؤمنی را بکشم . اگر شمشیری به من می دهی که کافر را از مؤمن باز شناسد ، همراه تو نبرد می کنم !

و قال له الأسامة : أنت أعز الخلق علي ولكنني عاهدت الله أن لا أقاتل أهل لا إله إلا الله . (۳۵)

أسامة به امام گفت : تو عزیزترین خلق پیش منی ، ولی من با خدا پیمان بسته ام که با اهل توحید جنگ نکنم .

فقال عبدالله بن عمر كنت أعرف في هذه الحرب شيئا ، اسالك أن لا تحملني على ما لا أعرف . (۳۶)

عبدالله بن عمر گفت : چیزی از این جنگ نمی دانم . خواهش می کنم ، مرا بر آنچه شناخت ندارم و ادا نکنی .

بنابر نقل شیخ ، امام پس از شنیدن سخنان آنان فرمود : شما فتنه شده اید برگردید خدا مرا از شما بی نیاز کند . عذرشان را نپذیرفت و آنانرا به سبب ترك همراهی امام ، «مفتون» خواند . آنگاه شیخ از قول یکی از علماء که نام آنها نمی برد ، اسباب و زمینه های کنار کشیدن قاعدین و دست باز داشتن آنها را از یاری امام ، بر می شمرد :

شیخ در الجمل نقل کرده است که امام فرمود :

ليس كل مفتون معاتب أستم على بيعتي؟ (۳۱)

هر فتنه شده ای سرزنش نشود . آیا بیعت من برگردن شما نیست ؟

شیخ در بیان گروه قاعدین گوید :

«و كان مذهب سعد بن مالك بن أبي وقاص و عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمة الأنصاري و أسامة بن زيد و أمثالهم ممن رأى القعود عن الحرب و التبذيع لمن تولأها و الحكم على أمير المؤمنين (ع) و الحسن (ع) و الحسين (ع) و محمد بن علي (ع) و جميع ولد أبي طالب و كافة أتباع أمير المؤمنين من بني هاشم و المهاجرين و الأنصار و المتدبئين بنصرته المتبعين له على رآيه في الجهاد ، بالضلال و الخطأ ، في المقال و الفعال ، و التبذيع لهم في ذلك على كل حال .» (۳۲)

مذهب سعد بن مالک بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمة أنصاری و أسامة بن زيد و امثال آنها که به کنار کشیدن از جهاد و حکم به بدعت کردن بر کار متولی آن [در عصر تاویل] فرا می خواندند بر امیر المؤمنین (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و محمد حنفیه و همه فرزندان ابوطالب و جمله پیروان امیر المؤمنین از بنی هاشم و مهاجرین و انصار و آنانکه به یاری او و پیروی از او در جهاد علیه باغیان باور داشتند ، حکم به گمراهی و خطا در گفتار و رفتار و آشکار کردن بدعت در همه حال می کردند .

اینان همینسان ، علیه عائشه و طلحه و زبیر و همباوران آنها در نبرد با امیر المؤمنین (ع) حکم به گمراهی در حق و کنار افتادن از جاده صواب و ایجاد بدعت در حلال کردن خون مسلمین می دادند . ولی چیزی که حکم بر فسق یا خروج از ایمان باشد ، نسبت به هیچ یک از دو گروه ، از آنها صادر نشده است .

و قد ذكر بعض العلماء أن الأسباب في تأخر القوم عن نصرة أمير المؤمنين (ع) بعد البيعة له معروفة وأن الذي اظهروه من الاعتذار في خلافه خداع منهم وتمويه وستر على أنفسهم ما استبطئوه منه خوفاً من الفضيحة فيه. (٣٧)

از دید ریشه یابی تاریخی این حرکت نمی تواند، خلق الساعه باشد، بلکه ریشه در گذشته دارد، یعنی مجموعه ای از اسباب برای بروز تصمیمی در طول یک نهضت الهی و در مسیر دفاع از آرمانها و ارزشها، در دو محور حق و باطل و در دو جبهه، پدید آمده و امروز در یک مقطع خود را نمایان کرده است. آن اسباب اینهاست:

۱- اما سعد بن مالک فسبب فُعوده عن نصرة أمير المؤمنين (ع) الحسد له والطمع كان منه في مقامه الذي يرجوه فلما خاب من امله احملة على خذ لانه والمباينة له في الرأي. قال والذي افسد سعدا طمعه فيما ليس له باهل و جرة على مسامات أمير المؤمنين بإدخال عمر بن الخطاب إياه في الشورى وتاهيله إياه للخلافة، وإيهامه لذلك أنه محل الإمامة، فقدم عليه و افسد حاله في الدنيا والدین حتى خرج منها صيفراً مما كان يرتجيه. (٣٨)

اما سبب کنار کشیدن سعد بن مالک از یاری امیرالمؤمنین (ع) حسد و طمع در مقام خلافت امام بود، و چون آرزویش بر آورده نشد. حسد او را بر آن داشت تا امام را تنها رها کند و خلاف رای ایشان ظاهر کند. [این عالم گفته است: آنچه سعد را خراب کرد، رقابت با امیرالمؤمنین (ع) بود و طمع در آنچه که نه شایسته آن بود و نه جرات بر انجام آن داشت. وی به بهانه ورود در شورای خلافت از سوی عمر بن خطاب و نامزدی اش برای خلافت و توهمی که از این بابت در او پدید آمده بود که می تواند امام مسلمین باشد، خود را بر امام مقدم می داشت. همین کار وضع او را در دنیا و دین بهم ریخت، آنگونه که تهی از آنچه که آرزو می کرد از این دنیا

رخت بر پشت.

در وصف اسامه گوید:

۲- و اما أسامة بن زيد، فإن النبي (ص) كان ولأه في مرضه الذي توفي فيه على أبي بكر وعمر وعثمان، فلما مضى رسول الله لسبيله، انصرف القوم عن معسكره و خدعوه بتسميته مدة حياتهم له بالامرة مع تقدمهم عليه في الخلافة، و صانعوه بذلك مما خالفوه فيه من السمع له و السير معه والطاعة. واغتر بخداعهم و قبل منهم مصانعتهم، و كان يعلم أن أمير المؤمنين لا يسمع له بالخداع، و لا يصانعه مصانعة القوم، و يحذر من التسمية التي جعلوها له، و لا يرفعه عن منزلته، و يسير به سيرته في عبيده و موالى نعمته، إذ كان ولأه بالعتق الذي كان من إنزاعه النبي (ص) لأبيه بعد استرقاقه، فصار كذلك بعد النبي (ص)، غير أنه منه في الولاء، فكرة الانحطاط عن رتبته التي رتبها القوم فيه، و لم يجد إلى التخلص من ذلك إلا بكفر النعمة والمباينة لسيدته والخلاف لمولاه، فحمل نفسه على ذلك لما ذكرناه. (٣٩)

و اما اسامه بن زيد، پیامبر (ص) او را به هنگام بیماری ای که در آن به سرای باقی شتافت، بر ابوبکر و عمر و عثمان، ولایت داد. چون پیامبر خدا به سرای باقی شتافت. اینان از لشکرگاهش بازگشتند، و او را با تسمیه امیر در طول حیاتشان با حفظ تقدم بر او در خلافت، فریفتند. آنها او را به سبب اینکه از فرمانش سر پیچیده بودند، و سخنش را نشنیده بودند و از همراهی با او سرباز زده بودند، با این نام دلخوش کرده بودند و او هم به فریبشان مغرور و به آن خشنود شده بود. او می دانست که امیرالمؤمنین (ع) به چنین خدعه تن نخواهد داد، و نیز پسان آنان، با او عمل نخواهد کرد. و نیز از قبول نام امیر که بر او نهاده اند، پرهیز خواهد کرد. و او را بر خود بر نمی کشد.

الجهل ، ماقتاً لأمير المؤمنين ، مع ذلك قد شجأه بهدر دم
أخيه عبيد الله لقتله الهرمزان ، وأجلاه عن المدينة وشرده
في البلاد لا يأمن على نفسه من الظفره ، فیسقط قوداً .
فلم تسمع نفسه بطاعة أمير المؤمنين (ع) و لا أمكنه المقت
من الإتياد له لنصرته ، و تجاهل ما أيداه من الحيرة في
قتال البغاة ، والشك في لمسه ذلك و حجته . (۴۱)

و اما عبدالله بن عمر ، مردی کم خرد و نادان و بدخواه
امیرالمؤمنین بود . با این همه امام او را ، به وعده مهدور الدم
کردن برادرش عیدالله به قصاص هرمنان ، جریحه دار کرده
بود . امام برادرش را از مدینه تبعید کرد و در شهرها آواره
ساخت ، آنگونه که بر خویش ایمن نبود که به چنگ نیفتد و
قصاص نشود . بر این اساس ، عبدالله تن به طاعت امیر
المؤمنین نداد و بدخواهی او سبب شد که به یاری او بر
نخیزد . وی از روی تجاهل ، حیرت و شک خود را در نبرد با
باغیان آشکار کرد و با این بهانه دلیل (ضعیف) خود را برای
کنار کشیدن خویش بیان کرد .

با عنایت به آنچه از کلام شیخ استنباط می شود ، می توان در
تعریف قاعدیگری گفت : حزب متشکلی بود از پاره ای از
صحابه که پس از انقلاب مدینه به سال ۳۵ هجری و شروع
خلافت امام ، بیش از همه برای سقوط حکومت عدل او زیان
گشودند و از هر چه در توان داشتند برای نیل به مقصود ، دریغ
نکردند .

قاعدیگری به مثابه بادهای ملایمی است که زمینه وزش
طوفان را فراهم می کند . صدای دلنواز و چهره های ظاهر
الصلاح اینان که حتی حاضر نیستند شاهد ذبح شرعی پرنده ای
باشند ، زمینه ساز و مُمَهِّد ، بساط گستری زورگویان سفاک و
آدمکشان بی باکی است که بعدها در لباس ناکث و قاسط و
مارق ، فرزندان قرآن را چون علی بن ابی طالب علیه السلام و
حسین بن علی (ع) و یاران با وفای آن بزرگان ، چون حجرین
عدی و میثم تمار و زیدبن علی و حسین علی حسنی (شهید

بلکه ، همانند بندگان و موالیان نعمتش با او رفتار خواهد
کرد . زیرا ولایت امام (ع) بر او ولایت از راه عتق بود که پیامبر ،
زید پدر اسامه را بعد از باز گرفتن از پدرش ، پس از اسارت ،
آزاد کرده بود .

این حکم پس از پیامبر بر جای بود و اسامه نسبت به امام عبد
بالولاء بود . اسامه ، از اینکه از رتبه ای که آن سه تن به او
بخشیده بودند ، فرو افتد ، ناخشنود بود . از اینرو راهی جز این
نیافت که به کفران نعمت پردازد و نسبت به سید و مولای خویش
مخالفت ورزد و او به این دلیل خود را به چنین کاری و داشت .
در اسباب قاعدیگری محمدبن مسلمة ، شیخ چنین
می گوید :

۳- و أما محمدبن مسلمة ، فإنه كان صديق عثمان بن
عقان و خاصته و بطانته فحملكته العصبية له على معاونة
الطالين بآره و كرهه أن يظهر في الكون في حيز المحاربين
لهم ، [أو] المبانين طريقهم ، و لم يري مقتضى الحال معاونة
أعدائهم ، و لا سمحت نفسه بذلك ، فأظهر من العذر
بتأخره عن نصره أمير المؤمنين بخلاف باطنه منه ، مما كرهه ،
و ستراً لقيح سريره .

و اما محمدبن مسلمة ، او دوست و از خواص و مقریان
عثمان بود . تعصبی که به عثمان داشت او را در صف
خونخواهان او در آورد . ولی نه می خواست که در کسوت
جنگجویان به سود عثمان در آید و نه به مخالفان راهشان
پیوندد . از سوی دیگر یاری به دشمنانشان را نیز به مقتضای
حال به مصحلت نمی دانست و خود را بدان خشنود
نمی دید . از اینرو ، بر خلاف نهمان خویش ، به عذر تاخیر
چنگ زد و از یاری امام باز ایستاد ، تا پوششی باشد بر دل نا
پاکش .

در باره عبدالله بن عمر ، شیخ در کتاب الجمل آورده است :
۴- و أما عبدالله بن عمر ، فإنه كان ضعيف العقل ، كثير

فخ)، بی هیچ پروایِ خدا از دم تیغ می گذرانند.
در زیارت عاشورا، بر اینان نفرین می رود:

لَعَنَ اللَّهُ الْمُهَدِّينَ لَهُمْ بِالْتَّمَكِينِ. (۴۲)

نفرین خدا بر زمینه گسترانِ شهادت فرزندان و حی باد! فقه قاعدین، فقه سکوت است و بر رغم آن همه تقدس مآبی و زهد فروشی، چون از درک درست فرجام کار و کردار خود، ناتوان اند، پیوسته در خدمت اهداف دشمن اند. و به راستی اگر دشمنان دین چنین خادمان بی مزد و منتی در اختیار نداشته باشند، چگونه می توانند در درون صف توحیدیان رخنه افکنند، در گلوی عزیزترین مؤمنان تیغ کین نهند؟

بی هیچ گفتگو، تنها رها کردن امام حق و بی یاور ساختن حق پرستان، به سود باطل است، همانگونه که در صفین به عیان مشاهده شد.

با این همه قاعدین، مدعی دین داری و میدان داری صحنه دین اند، گویی کلام خدا را آنان می شناسند و بس، و کس به سنت، از آنها آشناتر نیست.

جبهه قاعدین، از طیف ها و جناحهای چند، تشکیل شده است، بسان مرتابین متربصین و مروغین و مفتونین.

انسان در آزمایشگاه زندگی و در کوره ابتلاء، پیوسته با عناوین و اسباب و علائق، ارزیابی و فتنه می شود، یکی به مقام، یکی به مال و یکی به شهوت.

ممکن است که انسان غیر مهذب، برای تخریب و تضعیف و سرانجام خلع سلاح مؤمنان، به ارزشهای الهی و انسانی دست یازد و آترا یا از سر آگاهی و یا از سر ناآگاهی، به عنوان ابزاری برای اسکات خصم، در دست گیرد و بکار برد.

مفتونان، فتنه شدگان به دین اند، در عین بی باوری، دانسته و یا نادانسته. اینان برای خلع سلاح رقیب، از قرآن و سنت و ارجمندترین ارزشهای الهی، بی هیچ محابا بهره می گیرند و بر مبنای مرام و مناسب حال و مقام، آیه نازل می کنند و حدیث می آورند.

پیش از آنکه دشمن ظفر یابد، اینان حکم ارتداد و سند کفر مؤمنین را می پراکنند. پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود «یا علی، إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ.» نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «لَقَدْ قَتَلْتَهُمْ كَافِرِينَ وَأَلْقَيْتَهُمْ مَقْتُونِينَ.» (۴۳)، آنگاه که بر کفر بودند با آنها به پیکار برخاستم، اینک که پیرایه دین بسته و بدان فتنه شده اند، در امان نخواهند ماند.

سخن مالک اشتر نخعی، در برابر توجیهاات و تفسیرات قاعدین و فقهای ساکت آنان، این بود:

يا امير المؤمنين ، إنا وإن لم نكن من المهاجرين والانصار، فإننا من التابعين بإحسان، إن القوم وإن كانوا أولي بما سبقونا إليه ، فليسوا بأولي مما شركناهم فيه . (۴۴)

ای پیشوای مؤمنان. ما اگر چه از مهاجرین و انصار نیستیم، ولی از تابعین از سر احسانیم. این گروه، اگر چه در آنچه [درک اسلام] بر ما پیشی جسته اند، پیش ترند، اما در آنچه که ما با آنها شرکت جسته [فهم اسلام و جهاد در راه آن با بصیرت]، بر ما برتری ندارند.

این بود، توصیفی از چهره قاعدین و قاعدیگری که در آثار شیخ مفید، خاصه در کتاب ارزشمند الجمل، آمده بود.

«حواشی و ارجاعات»

- ۱- اندیشه های کلامی شیخ مفید، ص ۷۰.
- ۲- «فَأَنَا فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ» بخشی از خطبه ۹۲ نهج البلاغه.
- ۳- «إِنَّمَاتُ أَصْبَحْنَا نَقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالْإِعْوَجَاجِ وَالشَّبْهَةِ وَالْتَّوِيلِ.» بخشی از کلام ۱۲۱ نهج البلاغه.
- ۴- آمالی المفید، المجلس الرابع والثلاثون، ص ۲۸۸ و

- ۵- شرح الهاشميات ، للرافعي ، ص ۳۱ .
- ۶- مناقب ابي حنيفة ، للخوارزمي ، ج ۲ ، ص ۸۳ به نقل از تعليقات كتاب الامالي ، ص ۷۴ .
- ۷- مقاتل الطالبيين ، ابو الفرج اصفهاني ، ترجمه سيد هاشم رسولي محلاتي ، ص ۳۳۹ .
- ۸- كنز العرفان في فقه القرآن ، مقداد السيوري ، ج ۱ ، ص ۳۸۶ .
- ۹- احكام القرآن ، ابن العربي ، ج ۲ ، ۲۲۴ به نقل از تعليقات كتاب الامالي ، ص ۷۴ .
- ۱۰- عمدة عيون صحاح الاخبار ، ابن بطريق الحلبي ، ج ۲ ، ص ۲۸۶ .
- ۱۱- الجمل ، ص ۳۰ .
- ۱۲- مُسند احمد بن حنبل ، ج ۳ ، ص ۸۲ .
- ۱۳- الإرشاد ، ج ۱ ، ص ۱۱۰ .
- ۱۴- عملة عيون صحاح الاخبار ، ج ۲ ، ص ۲۸۴ .
- ۱۵- نهج البلاغه ، خطبة قاضيه .
- ۱۶- وقعة صفين ، نصرين مزاحم منقري ، ص ۳۴۱ و مروج الذهب ، مسعود ، ج ۳ ، ص ۱۲۹ .
- ۱۷- ديوان السيد الحميري ، ص ۲۱۵ .
- ۱۸- همان منبع ، ص ۴۱۹ .
- ۱۹- ديوان ابي الاسود الدؤلي ، ص ۱۱۷ .
- ۲۰- حزب الشيعة في أدب العصر الأموي ، الدكتور ثريا عبد الفتاح ملحس ، ص ۸۵ .
- ۲۱- اساس البلاغه ، ماده قعد .
- ۲۲- تهذيب الاسماء واللغات ، ماده قعد .
- ۲۳- لسان العرب ، ماده قعد .
- ۲۴- The Hans Wehs Dictionary of Modern written Arabic , Edited by JM. Cowan , P. 780 .
- ۲۵- الاخبار الطوال ، ابو حنيفه دينوري ، ص ۱۴۵ .
- ۲۶- الجمل ، ۱۳۵ .
- ۲۷- همان منبع ، ۱۳۶ .
- ۲۸- سخن مقداد اينست : «يا رسول الله امض لما اراك الله فنحن معك ، والله لا تقول لك ، كما قالت نبيو اسرائيل لموسى : اذهب أنت و ربك فقاتلا ، انا ههنا قاعدون . ولكن اذهب أنت و ربك فقاتلا انا معكما مقاتلون . السيرة النبوية ، لابن هشام ، ج ۳ ، ص ۶۱۵ .
- ۲۹- نهج البلاغه ، الحكم ، ۱۷ .
- ۳۰- شعر منصور النمرى ، ص ۱۲۲ .
- ۳۱- الجمل ، ص ۴۶ .
- ۳۲- همان منبع ، ص ۲۰ .
- ۳۳- همان منبع ، ص ۴۵ .
- ۳۴- همان منبع ، همان صفحه .
- ۳۵- همان منبع ، همان صفحه .
- ۳۶- همان منبع ، ص ۴۷ .
- ۳۷- همان منبع ، ص ۴۶ .
- ۳۸- همان منبع ، ص ۴۶ و ۴۷ .
- ۳۹- همان منبع ، ص ۴۷ .
- ۴۰- همان منبع ، همان صفحه .
- ۴۱- همان منبع ، ص ۴۷ و ۴۸ .
- ۴۲- زيارت عاشوراء .
- ۴۳- شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ، ج ۱ ، ص ۲۳۳ به نقل از كتاب الجمل ابو مخنف .
- ۴۴- الاخبار الطوال ، ص ۱۴۳ .

